

لأنه ثبت الخلافيه البنوية التي وردت في الحديث الذهبي روى عن احمد رابي وأود
والترزقي وابن جبان في صححه عن هشيم قال النبي صلى الله عليه وآله الخلافة شفاعة
منتهى ثم يكون هناك عضوهما ولما تصالحت كتب به الحسن كتاباً بالمعاوية صورته هنالك بضم الله
الرحيم الرحمن هناما صاحب عليه الحسن بن علي عليهما السلام معاوية بن سفيان صالح على
ان يسلمه اليه ولا يطيه امر المسلمين على ان يعلم بكتاب الله وستة رسول الله وسيطره
الراشد ابن السدين وليس لمعاوية بن ابي سفيان ان يعده احاديث بعده
محمد ابل يكون الامر من بعده شورى بين المسلمين على ان الناس منوا حيث كانوا
من ارض الله تعالى في شامهم وعراقهم ومجارיהם وليمتهم وعلى ان اصحاب علي شعبية
امروا على نفسم واموالهم وناستهم وادارتهم حيث كانوا وعلى معاويته بن ابي
سفيان بذلك عذرا الله وثباته وعلى ان لا تبني الحسن بن علي ولا لا اجره الحسين
ولا لا حديثه بحسب امر رسول الله صلى الله عليه وآله غالباً مرتدة مسرأ ولا جرأ ولا يحيى
احد منهم في افق من الافق شهد عليه فلان فلان وكفى باشهد شهيداً ولما انبرم
الصلوة ودخل معاويته الكوفة تكلم عمرو بن العاص معاويته ان يأمر الحسن بن
ذكره ذلك معاويته وقال لا حاجته لقافي ذلك قال عمرو لكتني اريد ذلك ليس بيدي واعذر
فكان ذلك تدرى هذه الأمور ما هي قلم زيل معاويته حتى امره ان يخطب قال له قيس حسن
وكل الناس فيما جرى عذيا فقام الحسن محمد ارشد وصلى على بنبيه ثم قال يا الناس انكيس
ليس بالتفاني واجتنب الحمق لفجور دانكم لو طلبتم بين جابر وجاMarcus جلاً جده رسول الله

عمر

لما جدهم نوہ خیری وغیر اخی الحسین ف قد علمت ان اشد تعالیٰ هزار کنم تجدی فانقد کم به من
الفضلات و رفع کم به من الجمالات و اعز کم بعد الزلت و کثر کم به بعد البقلت و قد ساعاته
ما عنتی خاصه ولاد دو نه فنظرت صلاح الامته و قطع الفتنه وقد سمعت بالعمول على اسلام
من سالمت و مغاربون من حاربت فرمیت ان اسلام معاویتہ و اضع المحب بینی و عینی
و قد بالغتہ و رایت الحقن الکدیا خیر من سفلکها و لم ار و بزالک الاصلاحکم و بقاکم و ان
اوری لعله فتنه لكم و متاع ای صین فلم افرغ مجلس و قال معاویتہ بعمر و بن العاص ما
اردت الا هذانکم ارجح الحسن بالبله و شمه الى المدينة المنویة و لم نزل باحتی اث سنه
تسع اربعین على رجح الاقوال لحسن خلون من سبع الاول و كان عمره على اث بت
الاقوال خمسا و اربعین سنه و سنته شصرا لا آیا مانته و هنوز اسنه الصواعق

فصل دریان شهادت و سبب زید و ادن باًن امام معصوم صلواۃ اللہ علی نبینا و علیہ

جهود ناسنده افاق با غواصی بعضی از اهل نفاق و مانع آمدن مردان از
رفقان امام مقصد ادر و فضله رسولیذا اصلی اللہ علیہ و آکر و خبر و ادن آن امام معصوم
بین ما جزا و سیت ملودون بحضورت امام حسین شاه شهید دشت کر ملاکه هرگز با خسند
و ماغان بخیک نفرمایی و مراد حبیت الیقشع و فن نمائی و سبب موته آن زوجه حبیه
بنت الاشعیب بن قیس الکندی همچو با غوار نیز درین معاویتہ و کان بر پیشمند ایان

بز و جها و بدها مائة الف درهم ففضلت فرض الحسن بعد عيدين يوما ثم مات فبعثت جهاد بنت
الأشعب الى زير قرطبة الوفاء باودعها فقال اذا لم تكن يرضها كما احسن اقر بذلك لانفاسا
لها روت موردة قوله تعالى خسر الدنيا والآخرة ذلك هو الخسران لمدين هدافي الصون
يون حضرت امام حسن صلوات اللہ علی نبینا وعلیہ خلافت راطبع مزودہ بپریمه منورہ
نشریف آور دو قریب دو سال دران بلده معطلی سر پرده در اوائل شنبه عین
از هجرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسیدہ باعوانی زیر پرید الماس سودہ ان
جناب راخورانید و آنحضرت تاچهل روز بیماری کشیده . و زنجپنه بشب واں
ربع الاول و بقوله بست و همین صفر سه شکوره ازین محنت سر امی بحلت فرمود
بظرو من اعلی منزل گزیم و در سپوئی بجهه خود فاطمه بنت اسد مرفون گردید
اما سیخ بیو طی کامن وفات سنته شصت واربعین دقیل فی خامس عیق الاول شنجه عین
دقیل سنته احمدی خسین و ہر چند حضرت امام حسن صلوات اللہ علی نبینا وعلیہ جد وجد
فرمود که خبر دهد که زهر خورانید آنحضرت را ہرگز خبر نداش و فرمود اشد اشدا نفقة
انگان الرسی طعن بہ والآن لایقیل لی و آنہ برمی در مفصل الخطاب بہت که شش اران یام
چما مراد ہر داد نہ بخبار کا زنکر دبار ششم کارک جسمیون این علی علیہما السلام بالہی و
آمد و گفت ای برادر اگر دانی که ترا زهر داد است مرا خبر رہا اگر کار تو اختر شود
با خصم کنم کفت ای برادر پر ما علیہ تمسی علیہما السلام غماز مزود و اذ را فاطمه زهر اخوار
بزود و جدما خدم مصطفی عماز مزود و جدہ ما خدیجہ کبری غماز بزود اذ ما امہبیت غماز نیز مزود

ويناديه اگر خدا می خواهد جل مرا به فیامت بیا مرزا و تما آنکه را که مرزا زهر داده است من
نه بخشد و مشت نزد مرم في اسطیوریات عن سلم بن عیسیٰ قاری الكوفه قال لما حضرت الوفاة
جزع فقال لـ الحسين يا اخي ما هذا الجزع امك ترد على رسول الله صد و على علي وها ابو اک
و على خديجه و فاطمه و هما اباک و على القاسم والطاهر و هما خالاك على خبره وجعه و هما اعماك
قال له الحسن يا اخي اني ادخل في امر من امر الله لم ادخل في مثله داری خلقا من خلق
الله لكم ارشلله فقط في الصدوع و رای کان مكتوبًا بين عینيه قبل هوا شد احد سبشير به هو
الہبیة فقصو با على بن المشیب فقال له صد قته رویه فقل بالحق من اجله لما بقی الا آیا
حتی مات قال بن عبد البری کتابه روی یا من وجوه ان الحسن لما حضرته الوفاة قال
الحسین اخیه يا اخی ان اباک حسین قبض سوال شد صلی الله علیه و آله و سلیمان
و رحیمه آن کیون صاحبہ قصر فه اشده عنہ ولیها ابوک بر قلم ما حضرت اباکر الوفاة هشیرت
لما ایضا فصرفت عنہ الی عمر فلما پیض عمر جعل ما شوری بین ستة ھواحد ھم فلام شیک افنا
لاتعد وہ قصر عنہ الی عثمان فلما ہلک عثمان بوجع له فرم نوزع حتی خیر و سیف فی طلبہ
فما صفالہ شئ منا و ایه ما رای ان تجمع اش فینا اہل الہبیت الینو و المخلافت و لا
عرفن ما استخفک سهام اہل الكوفة فاخروک وقد کنت طلبیت اے عایشہ اذا انامت
ان او فن قی بیتها مع رسول شد فقلت نعم و ایه لا ادری لعله کان ذلک منها حبیبا
فاذا انامت فا طلب ذلک بیها فان طابت نفیها فادفنن فی بیتها و ما اخطر القوم
الا ہمیعوا اذا اردت ذلک فان فعلوا فلان ترجمہ فی ذلک و ادفنی فی بقیع الارض فان

بین نیمه هست و نهاده می خواهد الحسین ابی الحسین ابی عایشة بطلیف که آنها فعال نعم و کرامتی
ذلک مردان فعال کذب و گذشت نعم و کراحته و اثربون هنار امّا من عوامان
من فنه ویریدن و فرجهن فی بیت عایشة فبلغ ذلک حسین فدخل چو دمنج لوسیوا
السلام فبلغ ذلک ابا هریه فعال و اشد ما چو الظلهم بیع الحسین ان یه فن مع ایه الله
نه لایین سوال ته صلی اللہ علیه و آللہ ثم الظلق ای الحسین فکلمه ناشده ما اشد و فقال رئی
ایس قید قال خوک ان خفت ان کیون قتال فرودتی ای مقابی المسلمين و لم نیل حتی تقدی
و حمله ای المبعیح و لم شید یوسف بن عیین بن الاعیان الاسعید بن العاصی کان یوسف امیرا
علی مدینه فخد الحسین فی الصلوٰۃ علیه و قال ہی السبیه و خالد بن الولید عقیه ناشد
بنی میته ان خیلوه و شیخ الجنازه فترک فشید و فنه لے جنب امّه فاطمه الزهراء صلوٰۃ
علی ابیها و علیها انتی کلام و کهذا فی تاسیخ اسیوطی و فی الصواعق وغیرہ ما کفت
ابن البرکه از قدوه علام است که رسیده است بین بطریق متعدد که حضرت امام سن
صلوٰۃ الشد علی نبینا و علیه در وقت حضور وفات دار تعالی حوزه ازین عالم
حضرت امام حسین علیه السلام وصیت کرد که لے برادر ہرگاه وفات یافت رخوا
صتلے امّه علیه و آللہ چرتو علی مرتضی صلوٰات اللہ علی نبینا و علیه و آللہ موصوف
بمجموع و صاف از سوابین اسلامیه و قرار چٹ موده و علم وغیره میداشت که این
خلافت بوی خواه رفعیه بکن تقدیر آلمی مساعد او نشد و خلافت بر ابوکبر صدیق
مقریخت ول بعد از تقالی بویکن نیز متوجه این معنی بود که بر عمر بن الخطاب تقریبات

از آن کام هنوز صاحب ازادی نداشت بلکه مجبور بود از خانه خود را ترک کر و در خارج از شهر زندگی کرد و این اتفاق را با عذرخواهی از شاه میگفت و شاه این را میپنداشت و این را میگفت: «شاید من میتوانم این را برای شما بگیرم اما شاه باید این را بگیرد».

شاه این را میگفت: «میتوانم این را برای شما بگیرم اما شاه باید این را بگیرد».

هرگاه عمر بن الخطاب زین عالم رحلت نمود و خلافت را بشوری میان شش کس گذاشت که پر توکیه از میان بود و پس از آنوقت همک داشت که خلافت بر و مقفره خواه گشت خلافت توقع نظیبور آمد و خلافت بجانب عثمان بن عفان رفت و بعد از قتل عثمان مردمان بعیت او کردند و بعد از آن تخلف در زیر نماد شمشیر کشیدند و طلب خلافت پسر صهافی نشد مردار امر خلافت و انتظام نیافت پرسنیکه من فرمدم خدا نگران نمایم که جمع کند خدا در میان ما که الپیت رسالت هستیم نبوة خلافت را و میدانم لے برادر من امام حسین استخفاف توحید نمود و حقدا و سخوارا میل کوفه که بیرون خواهند کرد ترا از مردمیه بعد از آن فرمود که من از عایشه اجازت خواسته ام که اگر بیویم مردار و هنرمند شده جدی محظوظه صدیق اللہ علیہ وآلہ و فیض کمیند و عایشه اجازت داده است و مینید انهم که این اجازت چهین در زندگی من هست یا بعد از مرگ من هم برین تصریح خواهد کرد پس هرگاه بیویم باز طلب اجازت کمیند از عایشه اگر برخواه غبت خود و طیب نفس اجازت دهد در روشه منوره مراد فن کمیند و گمان می بردم که مردمان ترا منع خواهند کرد و بخواهند گذاشت که مراد فن کمیند اگر این واقعه پیش آید خیگ با ایشان نکنی و مراد حجت البیطع دفن نهان هرگاه حضر امام حسن ازین عالم انتقال فرمود حضرت امام حسین صلوات اللہ علی بنیان و علی نزد عایشه آمد و طلب اجازت دلنش کرد عایشه گفت بترهت و رانخیز مراد فن دی چون عناد ذاتی با الپیت رسول خدا صدیق اللہ علیہ وآلہ و فیض کرد گفت که در وغ

میگویند در وعده گفت عایشه چون عثمان را از دفن آنچه بازداشتند حسن این خواهد
که در خانه عایشه دفن کنند سوگند بخدا که من امام حسن صلوات الله علیہ السلام علی نبیا و علیہ وآلہ
را هرگز نخواهم گذاشت تا در روضه مبارک مدفون گرداد این خبر بحضرت امام حسین ایش
علی نبیا و علیہ رسید بحضرت با خندی از بنی هاشم که در رکاب آنچه بودند مسلح پوشیده
برآمدند خوبستند که در روضه دفن فرمایند مردان نیز با جماعت کثیر مستعد بخیک شدند
آخر ابی هرمه را آمر گفت این طلحه محییت که جبرگشته رسول خدا را میگذراند که در پلومی
پر خود دفن شود و اشد این فرزند رسول خداست از خدا بترسید آن ظالم گوش نکرد
ناچار ابی هرمه بجانب حضرت امام حسین صلوات الله علی نبیا و علیہ آمره عرض کرد و
تسویه اراده گفت برادر تو حضرت امام حسن صلوات الله علی نبیا و علیہ وصیت فرموده
بود که اگر این واقعیت پیش آید بجانب شکنی و مرادر مقابله میکنند فتن ناکی را بی هرمه بسیار
الماح و منت کرد ناچار حضرت امام حسین حضرت امام حسن علیهم السلام را در حربت البیفع
پلومی حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علی نبیا و علیہما و فتن کرد انا لله و انا اليه لاجئ
و فی روابطه دفن عند قبر امام ابی طلحه نسبت اسد رضی تسع عهدا و قد اشارا بعض المحققین
الی رجحان هر روایت و اما یا میم جیاتش بقولی حمل و هفت سال و بر وابی حمل :-
و شش سال و چند مااه وزمان خلافتش هفت و نیم مااه و بر وابی شاهزاده و سه رو ز
و اماسه آورده آنکه وفات حضرت امام حسن صلوات الله علی نبیا و علیہ و در آخره هنر
واقع شد و بعضی در صفتی مااه مذکور گفتند و بعضی در بیست و هشت سال حمل و نیم

لهمي دفونی کر و مخدوش کن و میخ داشت و میخ داشت و میخ داشت
لهمی دفونی کر و مخدوش کن و میخ داشت و میخ داشت و میخ داشت
لهمی دفونی کر و مخدوش کن و میخ داشت و میخ داشت و میخ داشت

بیست و سه ماه پیش از بیان این نکته در آن وقت چهل و هفت سال رسیده بود و بعضی حمل و نهاد نیز
گفته اند و قول قال شریعت چاچه از حضرت امام جعفر صادق صلواه اللہ علیہ نبیا
وعلیہ رحمۃ الرحمٰن رحیم روایت است که چون حضرت امام حسن صلوات اللہ علیہ نبیا وعلیہ رحمٰن رحیم
رفت عشر شب آنحضرت چهل و هفت سال پس و در سال پنجاه از هجرت انتقال
نمود و بعد از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ و آله و سلم چهل سال زندگانی کرد و این
ابی الحدید و ابو الفرج صدیقی از حضرت امام جعفر صادقی صلواه اللہ علی نبیا وعلیہ
روایت کرد که چون وارد پارادیگم حضرت امام حسن صلواه اللہ علی نبیا وعلیہ
از دنیا رفت عمر شریعت آنحضرت چهل و هفت سال پس و پسند و گیرا از آنحضرت
روایت کرد که چهل و شش سال پس و در کتاب سییاب گفته است که در وقت
وفات آنحضرت بعضی گفت اند که سال چهل و هشم هجرت بود و بعضی گفت اند که پنجاد و سه
ابو دهر شریعت آنحضرت را هبیا پال و پنج سال گفت اند و بعضی چهل و هشت سال چهارده تا زده روایت
گفتند و این روایت گفته است که شادوت آنحضرت پنجاه و پنج هجرت پیش از اول سال چهل و نهاد
از هجرت بود و در شف العزاء از حضرت امام جعفر صادق صلواه اللہ علی نبیا و
علیہ امام محمد باقر علیہ السلام روایت کرد که این روایت از حضرت آنحضرت در وقت
وفات چهل و هفت سال در میان آنحضرت و برادرش حضرت امام حسین صلواه اللہ
علی نبیا وعلیہ بقدر مرد تجھیز میشد و در مرد حضرت امام حسین صلواه اللہ علی
وعلیہ ششماه بود و حضرت امام حسن صلواه اللہ علی نبیا وعلیہ با بعد احمد خود رسوخ ندا

حضرت مسلم بن عاصي و بعد از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ و آله و سلمی که با حضرت امیر المؤمنین
صلواۃ اللہ علی نبینا و علیہ و آله و سلمی بود و بعد از وفات خباب حضرت
امیر المؤمنین علیہ السلام در سال زندگانی گردید و اما قاتلو اما مر امروی احس
صلواۃ اللہ علی نبینا و علیہ عن جده و فلذ شرمه عشر حدیثاً در روی عن آیه وغیره
من الصحاحیتہ ایضاً در روی عن ابو هریرة و عائشة و ابا الحسن عسید بن
اب الحسن و الشعیی و ابی اویل و شفیق بن سلمه و ابی الحوراء و رمیمیه بن سنان و کرم
و اما زاده ایضاً فکان کثیر التزویج ولذ المیضبط عدد هن و کان نیز وحش
و رطیان و کان لا یغار ته اهرا ره الاهی یکیه و اخراج عن ابن سعد بن حبیب
بن محمد قال تعالیٰ علی لا تزوجوا الحسن فلما رجع طلاق فقال رجل من همدان
و اشد لزوجته فنا بر ضای سک و ماکره طلاق و اما اولاد و اناندان امام
المسلمین بجز دایست اکثر مورخین پانزده پسر بودند زید و حسن و ابوبکر و عمر
و قاسم و عبید الله اکبر و حسین و عبید الرحمن و ابراهیم و عبید الله صغیر
و اسماعیل و محمد عیونیب و جعفر و طلحه و اسحق و پنج دختر امام حسن فاطمه والده
حضرت امام محمد با حمل صلواۃ اللہ علی نبینا و علیہ و آلم عبید الله و امیر المؤمنین و امیر المؤمنین
و با اتفاق علماء از زید بحق حسن بن حسن نسل نده و از فرزندان بیکر
نماینده و آنها اولاده ناخبلت ایل الاجار فی صدر المذکور من خمسه الى
خمسه و عشر و ملتتفق علی من هم ادعا و عبیده زید و حسن و عمر و عبید الله و امیر المؤمنین

فيه فزاد الرواية على جهولة الاربعة وادعى ابي ابيهيم وقال ابن الخطاب كافوا احدى عشر نفرا وعدد سمي الاربعة الاولى قاسما وحسنا وعبد الرحمن وعبد الله الثاني وآبيهيم عقيل وقال عن الاخر كانوا اثنتين عشر نفرا وافق ابن الخطاب في القاسم والحسين وعبد الرحمن وعبد الله الثاني ونفي اسم عقيل وعقيل واحمد وثبت مكانته ابا يحيى وطلحة ومجاهد وقد اثنان عشر اصحابي صفتهم محمد وقال بن طلحة كانوا خمسة عشر نفرا وقد سمي الاربعة الاولى قاسما وحسنا ومجاهدا وابا يحيى وطلحة ومجاهد وعقيل ولقيوب وعبد الرحمن وعبد الله الثاني واما الاتاب من اولاده فقد ابغضهم ولا يصح هذا القول وذهب الاكثر الى انه كانت له بنت واحدة فاطمة وليكن باسم الحسن وقيل اسم عبد الله ولهي ابنة محمد بن علي الباقر عليه السلام وعدد بن الاخر خمسة من الحسين وامي الميز وام عبد الله وام سليم وعاشره وفي فضل الخطاب قال العقبي ولد الحسن بن علي بن الحسن وزرير بن الحسن فاما هم بن الحسين فهم الحسينين فقد انقضت بهما پسر امير المؤمنين حسن علي ازو وپسره ثانية الحسن بن الحسين وزرير بن الحسن وحسن بن حسن من شئني كونه واما ميره وورده انه كه كانوا اثنتين عشر نفرا وعدد سمي الاولى القاسم والحسينين طلحة وعبد الرحمن وثبت بعضهم بجمع جهولة اربعين الروايات تكون اولاده الذكور عشرين نفرا لعقب نسرين في زرير بن الحسن والحسين بن الحسن فكان لها عقب وقد انقضت واما الاتاب فلن جمعها اربعين وام الحسين وام عبد الله وام سليم ورقيمه واما بيان تسميا فاطمه زرير اما قالوا المشهور

بالمتن المتفق وابا ابيه وبن الحسن وابن الحسين بن الحسن زيد فاطمة الكبرى وام الحسن الحسين امام شيرين بنت ابي سعید وبن عمير بن حمرب العبدري الحزجي الانصاري واحسن المتن امر خوارج تطور الفرامية ومجدهن مطرد فاطمة الصغرى احمد احمد سعيد بنت الحسين بن عبد الله الشميري وعمرو القاسم وعبد الله احمد ولد وعيتة ولاده لاصات شفي والعلم عن الملك العزيز الاعلی

الباب الثالث في ذكر سید الشهداء قدوة أهل صفا محبوبي سويفا كدرسته صدقیة على مرضی نور حشیر فاطمه حسرا اشجع الناس حضرت امام حسین شهید کر پاها على نبینا وعلیہ الصلوۃ والسلام ولد علیہ السلام

خمس خلوان من شعبان سنة اربع من الحجرة على سجح الروایات وکان من ولاده الحسن طوق فاطمة الحسين خسون بیلقة وردی عن جعفر بن محمد بن قیائل لم کریم بن الحسن الاطرو واحد وفی ع忿 الرؤاۃ اندستة اشهر ودرایم شعبان پیکانه رسول شر و قرة عین تبول امام شهید شیخا پیر عبد الله الحسين علیہ السلام مشول شد و حامله شر و با رکفت حضرت فاطمه زهراء صلواة اللہ علی نبینا وعلیہما بکرین شهید کر پا بعد از ولادت امام حسن صلواة اللہ علی نبینا وعلیہ

پس پنجه شوی بود آن سیده را پنجه می باشد زمان را از حیض و نفاس و لذا
تسبیح کرده شده است بجزی جنت و بقولی روز تسبیح دو از ده ماه
مبارک رمضان و بر ذاتی آخر ربع الاول سنہ ثلث از هجرت و زاده
علمائی امام محمد شعبان را گفت که ولادت با سعادت اخضرت در مدینه شرف
سوم ماه شعبان از سال چهارم هجرت واقع شده و بعضی خبرها هذکور نیز
گفتند و اکثر گفته اند که روز تسبیح بود و در روز سه شنبه پنجم گفته اند
و شیخ طوسی بمناسبت از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد و است که ولادت
اخضرت در پنجم شعبان سال چهارم و شیخ طوسی در کتاب تنزیب گفتند
که ولادت اخضرت در آخر ماه ربیع الاول بود در سال سی و سه از هجرت
و اینخلاف مشهور است هر اماقا لوا ولما ولداون النبي صلی اللہ علیہ و آله
و سلم فی اذنه الیمنی فی اقام فی اذنه الشیری و ختنہ بیوم الساع من ولادت
وعق ععنہ کشیا و قی روایتی که بشیعه قال بفاطمه زنی شعره و قصیدتی بوزنه
فسطة و عنطی القابلتہ بہ جل العقيقة و اما حلییه مبارک وی فکان شبیه اباہ
و جده صلی اللہ علیہ و آله و سلم در روایت است که مشابه بود از سرتاہان
بعلام رضی صلوات اللہ وعلی بنینا وعلیه و از تاتا پائی محمد صطفی صلی اللہ
علیه و آله و سلم بالجمله این هر دو گوهر در حج جمال و دو چتر بُرج کمال ظاهر
و باطن اجمع کمالات مصطفوی و حادی کرامات مرتضوی بوقدر این

لکن نیا بیان کریں
کہ اسی میں اپنے دل کا ملک پیش کریں
کہ اسی میں اپنے دل کا ملک پیش کریں
کہ اسی میں اپنے دل کا ملک پیش کریں

سیر حسین است و حسن اگر راحم ششم جانشین
ن قدره ایین علی دان میزد مانع نمی خواهد
آن روز و شب تعبان سال و نیمه زاده
ز دست طعن فاجران نشوم آمن بخواهد

بیهودشان معرفی گردیدند لات از دلا
آن یک عیرقهقی و آن یکا ام مقداد
آن تجسس ز هر دو آن کوشش تبعیج جنا
آن یک سیر مردانشان یک شهید کشید

من الناس قال لهم مكين احمد سليمان هر رسول شد من الحسين رواه البخاري وفي الصدوق
اخراج الحنفوي وعبد الغنى في الفضاح عن سلمان رضى الله عنه ان النبي صلى الله عليه
وآله قال سمي هرون ابتهيه شبراً وشيراً واني سميت ابني الحسن والحسين كما سمي هرمن
وآخر خرج ابن سعد عن عمران بن سلمان قال الحسن والحسين اسمان من اسما اهل الجنة
اسمعت العرب لها في الجاہلة وذکرني بابي عبد الله وليلقب باسمه ولهم يحيى والزكي
والسبط والرشد واتوقي والبارك في الناجي بمنصات الشهد والدريل على انت هشد

فصل در بیان فضای مناقب اثر اخیر حضرت علی بن ابی تراب

ذات پا بر کاشش را و صاف گمیلر عدیم التظیر بود و شجاعت و سخاوت
و فضاحت و بلاغت و علم و عمل وزرها و هنر مجددی داشت که به رقم قوانین در آمد
کان عالمیاً عالمیاً عالیاً از اینجا و اشخاصیتی بیینگانست جهانیاً بعضی از صفات
الکمال البشریه المجدہ و اپنیه را خیه و از اشخیخیه آنست که رسول خدا صلی اللہ علیہ
و آله او را پر ران خود می نشاند و می فرمود انی احتماً با رخدایا من وست بدین

ابن هرود را پس قع دوست و از اینها را از اخبار آشناست که فرمودا نا حارب بین
جاریهم و سالم لمن سالم رواه الترمذی و از اخبار آشناست که فرموده سن الحسین سیدا
شباب اهل الجنة رواه الترمذی و از اخبار آشناست که ابن هرود بیه از جانب علی
صلواه اش علی نبیا و علیه روایت کرد که فرمود رسول خدا اصلی اش علیه و آله
و قمیله سوال کنید خدار اسوال کنید برای من و سیلی گفتند باید رسول شد که مکون
می کند با تو در آن گفت علی و فاطمه و حسن حسین و ابن حامد از حدیث علی آور و
که پیغمبر کوفه می فرمود ایها الناس دریشت و مردار بیه است یکی سفید و
دیگری نزد پسر مقام محمود از مردار بیه سفید است و آنرا هفتاد هزار غرفه است
و هر بیت ازوی سه میل است و هم آن و سیل و آن برای ابراهیم داشت
اوست علیه السلام هر اماقی مدارج البنوة و عن ابی عمران رسول اش
قال الحسن والحسین چهار بیانی من الدنیا رواه الترمذی والبغاری فی المشکلة
عن عبد الرحمن بن ابی نعیم قال سمعت عبدالله بن عمر ساله رجل حق المحرم قال
شععته حسنه تقبل النیاب قال يا اهل العراق تشاریونی عن الذباب وقد
خلوا این ثبت رسول شد و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
چهار بیانی من الدنیا رواه البخاری ترجیحه کی از اهل عراق نزد عبد شد
بن عمر آمد و سوال کرد که شخصی حرام حججه باشد و گرسانیکشید بود و
چیز لازم می یاد بعده اش بن عمر حبوب داد که ای اهل عراق از من پرسید

مال کشتن میں را پرستیگ کہ شیخ نے فرزند ختر رسول حذارا کہ در حق دے
رسول حذار اصلی ائمہ علیہ السلام فرمودہ ہے وہ کہ ایشان دو گل خوشبوئے من انداز دنیا

اپیات	ابن حبان تعلق پیر مسجد سے مے کتند آن مجاز است این حقیقت لے خزان مسجد کان اندر وون اوپیاست
ور جنائے اہل دل جد سے کتند نیست مسجد جزو رون سروں مسجدہ گاہ جسدست آنچا خدست	واز انجملہ انشیع کہ روزے آن حضرت این ہر دو صور پھرست و طهارۃ را پر ران خود نشاند و فرمود کہ این ہر دو صور پر ان من ان درو پسراں دختر من اندر من دوست دارم این ہر دو درا پس تو دوست دار اے خدا ایشان را و دوست دار کے را کہ دوست دار دا این ہر دو راعن اسامته بن زید قال طرفت الہبی صلی اللہ علیہ وآلہ وذات لیلۃ فی بعض الحجۃ فخریج الہبی صلی اللہ علیہ وآلہ وہ مشتمل علی شئی لا ادری ما ہو فلما فرغت من حاجتی قلت ما ہذا الذی اشت متعلق علیہ نکشفہ فاد احسن و اسین علی درکیہ فصال ہزان اپنائی واپنا ابتدی للہ اے اجھما فاچھا و احشب من بیچھا رواہ الترمذی و از انجملہ انشیع ک شخص سوال کر دکدا م از اہل بہت نزد تو محبوب تراست

پار رسول الله صلی اللہ علیہ و آله فرمود احسن و حسین و لفاظه نزد حسین
می فرمود که طلب کن پر ان مراد می بود تا حسین را در کلاس خود بگفت
عن انس قال سل رسول الله ای ابیت احب الیک قال احسن
و حسین و کان یقین لفاظه ادعی لی این فیضها و فیضها رواه الرزقی
واز اخیر آنست که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و زاده خلیفه بنو افریم خباب مامحسن
و امام حسین صلوات الله علی نبیها و علیها آتش ریعت آور و ندو پرایشان پیرامنی
پروردید و با همراهی پیامی کردند و مید و پند و نزد یک بود که پا به ایشان
بلند و پر زمین چشمیدند خباب بعد رسول شد خطبہ را گذاشت و از منبر فرمود آمد و
ایشان را پر ووش برداشت و پیدا زان پیش خود نشاند و فرمود صراحتاً
تاحدیت را قطع کر و مر واپس ایشان را برداشت عن پریده قلل کان رسول الله صلی الله
علی نبیها اذ اجا لاله علیهم علیها تمیصان احمد ایشان و یعنان فرزل رسول الله
صلی اللہ علیہ و آله و سلم عن المیم خلما و وضوحاین پریده و قال صدق ائمه ائمه اموا کنم
و اولاد کنم نظرت ای پدر العصیین ایشان و یعنان فلم امیر حرثی قطعت حدیثی و فرمد
رواه الرزقی والراود والنائی و از اخیر آنست که در حق وی فرمود حسین ای من
هست و من ارجحین ایم و خداد وست میدار و کسی اکر و دست میدار و حسین را
و حسین بطلی هست ای سبیاط سبط ای سبیاط و سکون موحدہ فرزند و درخت که
و راشا خانی سبیاط را شد اشاره بگفت اولاد حضرت امام حسین هست عن علی بن هزو

مکانیزم این اتفاق را می‌توان با در نظر گرفتن این دو عوامل توضیح داد.

قلل قال رسول الله حسين مني و امام حسين احب اشد من احب حسيناً حسين
 سبط من الاس باطروا واه الترمذی و آزاد اخجل آشت که در صورت ظاهري
 و حسن و جمال شبهه پنجه خود خپله و رفعت و مکان باطنی ما ندر مسخرند
 حصله الله عليه و آله بوعن علی صلوات اشد على شعبنا و عليه و آله قال الحسن فی
 رسول الله ما بين الصدر لی الراس و الحسين شبهه الذي حصل اشد على شعبه و آله ما كان
 اسفل من ذلك رواه الترمذی و علی بن سالم قال لقی عبید الله بن زید ببره الحسين
 فجعل فطلب فقبل شیکت و قال لی حسنة شعبیاً قال انس قلت و اشد انة كان شیکم
 بر رسول الله اشد عليه و آله ما كان مخصوصاً بالسمة رواه البخاری وی الترمذی
 بزيادة نہ اللقط فجعل فضرب يقضب فی انفه ويقول ما رأیت مثل ذه حسناً
 و آزاد اخجل آشت که رسول هذا اصلی اشد عليه و آله ناز میخواهد و حسن حسین بازی
 میگردند و بر پشت و بر گردن وی سوار میشند و در رسول هذا اصلی اشد عليه و آله
 در نماز مشغول می مانند و در ادای هار کان در نگاه فرمودند ایشان خود
 فروع می مزد و آزاد اخجل آشت که اگر رسول هذا اصلی اشد عليه و آله و سلم و نماز می بود
 و بر کواعی پرست و امام حسین صلوات اشد عليه می آمد خود میان هر دو پا می
 خورد رامی کشاده ای حضرت امام حسین صلوات اشد على شعبنا و عليه زیجها میان
 پاها می اورد رمی آمد و آزاد جاشد و بیگر پرمی آمد اخراج ابن سعد عن عبید الله بن
 الزبیر قال شبهة الناس بالعنی صلی الله عليه و آله و جسم الیه الحسين ای بن علی علیه السلام

۲۶۵
 مکانی که نیزه داشت
 این که این مکان میان نهاده
 این مکان را داشت
 این ایام از این مکان
 این فریاد را داشت
 این ایام از این مکان
 این ایام از این مکان
 این ایام از این مکان

این ایام از این مکان
 این ایام از این مکان
 این ایام از این مکان
 این ایام از این مکان
 این ایام از این مکان

رایت بھی و ہو ساہد فرگب رقبہ او قال نہرہ فما نیز لہ حتی یکون ہو الذی نیزل و
لقدر ایتہ و ہو رائع فیقرح بین رحلیہ حتی بخیرح من الجانب الاضر دا زاجملہ
آنست که رسولنا اصلی اللہ علیہ وآلہ زبان خود را بر امی حضرت امام حسین صلوات اللہ
علی نبینا وعلیہ از دہان مبارکہ بردن می کرد و اخراج ابن سعد بن عبد الرحمن
کان طبع لسانہ الحسین بن علی فاذار امی العصیان حمراۃ اللسان بمشتمل لیہ نہ المآور دو
سیوطی فی تاریخہ وغیرہ و آنرا بخیر آنست که روزی خباب امام حسن و خباب امام حسین
صلوات اللہ علی نبینا وعلیہما از شغلی میگریستند خباب رسولنا اصلی اللہ علیہ وآل
زبان مبارک خود را در دہان ایشان گذشت پس کمیدند و شغلی دگر یا اپنان
فرونشت دا زاجملہ آنست که فرمود من مترا ان نیظرالی سید شباب اہل المحبۃ فلینیظ
ابی الحسین وادی جابر و رواه ابو عیلی فی سنده دا زاجملہ آنست که در فاتحہ السیول
المحبیل نذکور است که رسول اللہ علیہ السلام امام حسین را بر ران رہت دا براہم فرزند خود را
بر ران چپ نشاند و بخشش شفقت و در پرہ الطاف ہر دو را میدید و روئے
ہر کے را بار بار می پوسید جیریل علیہ السلام فرد آمد و پیغام رسائیں کو حققا
این ہر دو را بر امی تو جمع بھی کندیدی کی این ہر دو را اختیار کرن سید الابرار
بنی مختار بخاری طبیعت اور دو کہ اگر حسین را واقعہ ناگزیر پیش آید از مفارقت
آن فرزند لبند دریکھا لم دا ز دوہ براو بر علی و بزر ہر ابکشا یار و اگر بر اہمی
رحلت کند غم تھا فیض من باشد و اما تمی تو انہم کرد و پار آمنہ تو انہم برداشت

س فوت ابراهیم اخیه ایشان را مزدیسناز خسرو روز آن فرزندان فروزان حملت مخدر
تاب چهارگاه حسین صنوات اش علی شنبیا و علیه رامی دید در کنار شش میگرفت و
عنت اهلاد مر جما بمن قدیمه باشی ابراهیم روی صاحب کتاب کفاایتة الکلب
که میتواند ایشان را مزدیسناز خسرو روز آن فرزندان فروزان حملت مخدر
لی فخرد الامیر الجیشین و همیل قبل نهاد تماره و ذکر اخیر او سبط جیریل فقال
مرشدان اللہ تغیر کے السلام وقال ان اللہ تعالیے لا يحتج کم که هرین ناضر الهمایت
ظرفیت ابراهیم و بگی نظری الحسین و بگی خشم قال ان ابراهیم ان مات لم یخزن علیه یزیری
الحسین فاطمه و ابوبه علی این عینی یعنی دو می می می مات خزنت افتی و حزن این عیی و
عنت انا فدا و شر عربی علی هر زنها فقیه ابراهیم فقد قدمت الحسین فتحیز بعد شکسته کان
دارائی الحسین مقبل اقبال و ضمته ای صدر ره و رس شنا یاده و قال قدست من فدیت
یعنی ابراهیم شفی و آزاد کنجیل عمرین خطاب روایت کرد که روزی کنجدت پیغمبر
رمد پدر مرسول خدا اصلی اللہ علیه و آله را که الحسین صنوات اش علی شنبیا و علیه ای
پیشت خود را شانده بود و رشته اند رو این خود گرفته و یک سر شسته بست
سین و ادراه تا حسین میراند و دو می ز عقبه حسین میرفت بر زانوی خود چیزی
نیست بدید حکم گفتم زن المخلع حمل کیا بعد امشد چیغا برگرفت نعم الرانک ہو یا محمر پڑا فے
عنت الحجوب و در بعضی روایات آمد که حضرت امام حسین صنواته اش علی
شنبا و علیه یزیرت که نشر آواز می کند رسول خدا اصلی اللہ علیه و آله ابراهی خاطر آن

برگزیده حق محل و علاوه و مرتبه گفت عطف فرمود که چیری می‌نالگشت و گفت که اگر
پارسیوم خواهی فرمود آتش رو رفیخ بالکل سرد خواهد شد و آزاد بخواهی آنست که روزی
نهایت حسن حسین پیش رسول مخدعاً صلی الله علیه و آله و سلم فتنه رسول مخدعاً فتنه
گفت که پیغمبر حسین را قادر گفت پارسیان شد و زکر رامیگویی که خود را بگیر
رسول مخدعاً فرمود اینکه چیری می‌نالحسین رامیگویید که حسن را بگیر آزاد بخواهی آنست که
روزی عمر بن الخطاب ماسکه را که از هائین مفتوح آمده بود تقسیم می‌نمود
که حسن این معلو مصوات اللہ علی بنینا و علیها پیش آمد و فرمود بده حق امراة اخونجه
فتح کردی خداوند تعالیٰ بر سلامانان پس گفت عمر بن الخطاب بالرجب الکرامت
پس هزار در هنرموی داد بعد ازان امام حسین تشرییت آورد و دآن حضرت را
نیز هزار در هنر داد بعد هدیه حبیب اللہ پسر عمر بن الخطاب آمد و گفت بده حق امرا
را و ارا پا نصر در هم داد و هدیه اللہ بن عمر گفت یا امیر المؤمنین من مرد قوی ام
و جگ میگردم و شمشیر میزدم بر کافران در حضور رسول مخدعاً صلی الله علیه و آله
و امام حسین و امام حسین در کوچه ای مدینه بازی میگردند و طفل بود و نه
ایشان را هزار هزار در هم دادی و صراحتاً نصر هر بن الخطاب جوا بدادر که ای
مرا ایشان علیاً در درجات قصوی این هر دو نفره شجره صلطنه خزو علا اصلیم دارند
تر را کجا میسر است بر و پیار یا دری ما نشند ما در ایشان قاطر نه هر را و پدر را که
همچو پدر ایشان علی مرتضی و جد رئیس مثل جد ایشان محمد صلطنه صلی الله علیه و آله

لهم اذ دعك مني لا تدعني الا عند موتك
لهم اذ نادني لا تدعني الا عند موتك
لهم اذ عذبني لا تدعني الا عند موتك
لهم اذ اخلي بي من اهلك لا تدعني الا عند موتك

برادران: آن دین مستدر را که نجات مرد اند تابعت دین بود و هم اش
او بمنی افتاد آن بزیر بحد و متن است که بجز راه تابعت دین نه بزیر و شفقت

آن سرخود فرازند اشعار

کسی کو در سنه ابیت و شق را
شروعیں اند، مرد از آن
ست بیت + تائیت بیت
حقیقت راه بزیری خود کشید
و راه از تنه خود انسان و اجرد ایشان بود، و زمی مردی مرد و می آمد
ست ای ایه وو، میا ایت عبید و آیه من مردی مرد و می و اعقاب دارم
و ای ایه بزیری مایه ای ایه می سیمین سیوات احمد علی فیضیاد علیه ویر اگفت فیضیاد
امس، دست ای ایه مرتبه بر زیر که بیچ صره و زیارت بیا و بزیره نهاد
لایه ایه، دایه بزیر بده و حضرت امام حسین علیه السلام ایه شعل و علیه شماره ایه
و ای ایه بزیر داش پشت مردی باز بخشید و از وعده خوست که این اند که بهای
و ای ایه بزیر شیدی متواند شهد و کر من ایه کی تقدیر است ترا ایه می قدر
خطه ایه، دیوار را که باز ایل جلائیم داد بزیر را حادت دنیا باز مانده بزم
و ای ایه بزیر و زد کافی هر اد دیار ایه باز گرد و آزاد خلک ایه است که مردی
آن بروز چهارم و خدمت حضرت امام حسین علیه السلام مان خطیر و پارچه و لباس
و ای ایه بزیر عرب ایه قبول نمیخود و رد فرمود و مردی ایه معاویه لما
یه مفتر و سر بی ایه بزیر یاد داره و دیوات و فهیمه فرزدا بجمع و ایه تقدیر و ایه اجلیه

الن روايت کر دکه گنيزک آن جھندر روز می شماش بريجوان برای خود را آورد و پس از
فرمود که ترا آندا و ساخته برای بمنه افسکفت من عرض کرد مرد کاره بريجوان بمنه
آور و چندان قدر غرامت که تو ادار آوار و فرمود می نظرت ما تمدن علیه باش
جواب در آنچه چندين ادب و ادب و ادب احمد ائمی تعالیٰ فرموده بمنه کنم اذ خود را به داده
بپار و کسے هر چیز برای شما پس بدهمید با وعده فرموده بمنه ترا زان یا نانه
آن سپ من هر چیز بپر را که آزادی است او را داشتم و می دوسي این انتقال است
غد الحسین قد خلقت علیه بجا رسته فتحه لعلها فتحه برجوان فتحه ام ثبت ذرتة او جده است
خلقت جائیک ؛ لعله فتحه برجوان لا خطر اینها فتحه بفتحه باین ذرته ام ثبت ذرتة او فاتح
وز جیوه تمجید شنیده ام من همین آن دو چاهه آنچه بمنه خود را از اخوند بمنه از داده
بعد خلقت او را می داشت و روزی بایاران آنچه بمنه دلخواه بمنه بروزه می داشت
آمد و پرسید که پنهانیت عمامه مولیعه افضل الشهداء علیه فتحه بفتحه باین ذرته ام ثبت ذرتة
بر بردار و شمشیر شنیده ای کرد و می بیه صدمان رفته بهم این بنی اسرائیل که آن
علی بنی اسرائیل علیه اشکنی از همان دهان عین اتفاقی سه سال است این علی بنی اسرائیل بعد از همه اینها
آمد و از نظرت را در شمام داد و نامه از خفت ما تمدن بمنه بمنه داده ام ثبت ذرتة
غزمه اگر ترا خشکی باریه اختر کرد هست بچنانز داده بمنه بمنه داده و پس
تو نمایم و اگر زر قو عاجز بخشیده ناخوش بزر داده بمنه بمنه داده و پس داده
از عد پاده بایم اخلاق پیش آمده هر چند تو شر بزر داده بمنه بمنه داده با لشائله هر چند نهست

چهارصد تن زیارت که در رکاب سعادت بودند میگذرد از اینها عرض کرد که اگر
امر شود این اتفاقی سایم فرمودند که احوال القوا صفت لا پیر غر عنا العویضه یعنی تم
کوه های سه کوه استوار میتوانند جنبا نیم دارا باشند ناهموار شعر

که یحیی کو هم رصیر و حسلم داد آنکه در را یه منته باد
واز انجیل آنست که روزی خصیصیری درد که حضار مجلس انتند امام حامی افکس
کمال غصب خواهد فرمود و ازین جرم عظیم درخواهید شد و آن جناب پیغمبر حضرت
پیاو د و پیچ نکفت و رویی مبارکه به حاضران کرد و فرمود که لایذ عالم الملاک کته
بیتیا فی الکعب یعنی درین آیه فرشته ادار خانه که وران سگ میباشد یعنی ولایت که جانی
ترولطف و حرمت خدمت مدخل حشم و غصب و غصنه که از عادات سکان است
نمیتواند شد و از انجیل آنست که روزی طعام متأمل میفرمود و کنیک وی بر سر شر
ایشاده بود کاس طعامی زدست وی بیننداد حضرت امام حشیخ ششم در دید
کنیک گفت لکاظمین الغیظا حضرت امام حسین صلوات الله علیہنہ و علیہم السلام
غیظی یعنی فرد خود را خشم خود را کنیک گفت والعاافین عن الناس فرمود عفو
عذیک یعنی و رکن شیخزاده ایا و تو کنیک گفت و اشیخ الحجتین فرمود انت حڑه بوجده
از اذکر یعنی زرابی خدا و از انجیل آنست که ایام طفولیت حجاء شود لادری و
استغنا و بی خیازی داشت روایت است که روز دو رسیده نبوی آن عمر بن الخطاب
را وید که بر منبر نبوی ایتاده خطبه میخواهد فرمود فرو دایی از منبر پر وجد من

و بروبر مبیر پر ان خود عمدہ من خطاب اور اک کھاکر فرنہ و ملٹافٹ نہود و کفت
کو پڑ سے امیر نہ رہ، بچا نبہ علی ترقی سلوات دعائیں نہیں اور عدیہ نکاہ کرد
تھی و تنشی عالیہ سلام فرمو، کہ ہرگز اسی سین ملٹافٹ تعلیم کر دوہ بلکہ از خود اپنے سخن کفتست
و در روایتی آمرہ کہ تشریف علی ترقی فرمود کہ ز جبر کنہم این طبق، سسر بن الخطاب
مانع آئر و کفت، ہست کفتہ ہست مبیر جید، پدر اوست احمد، حج ابی سارک عن بن
التجرمی قال کان عمر بن الخطاب بخطب علی المبیر ققام الیہ حمیم بن علی فعال نزل عمن
مبیر ای و جدی فعال عمر مبیر ایک لامبیر ای من امک دمۃ اقدم علی و قال آمرہ
بہذا اقتدا ملا و جبیک ہا اعد ففعال لا توجع این خی فق نسد تی مبیر ایہ کہنا، و صحیح
ہذا فی تاریخ اسیوطی و از اذ المحفاد و الصوابع و فی الریاس عز الحسین جناد بن عقبہ
قال اتیت علی عمر بن الخطاب و ہو علی المبیر قصعت الیہ رقیشہ ایامہ، ہبہ ای و
الی مبیر ایک فطال عمر امکن لای مبیر و اخذی فاعلنسی معمہ محبت اطلب تھسا بیوی نظم
نزد انشلوق لی الی منزلہ فقال لی من علما فقلت دامتہ ما علمتی اسڑ فقار با بقی رکت
اشنا تو آزاد انجمل آنست کہ روزی برو عمر بن الخطاب آمد و یارہ پر شر عہ تھہ من
عسر سنتیہ ان خو ہست، اجازت بیافت اما تسمیہ سلوات امداد علی نہیں اور علیہ اجازت
تھے طلبید و باز کشت و گفت ہرگاہ با بن عمر اجازت نشد مر اچکوہ اجازت خواہد و
این خبر، عمر بن الخطاب رسید فرمو، آبا خبر شما کہ امک سل است کہ برو لوت شاہنشودہ
و بر سر ما موہا ب متوجه شہارستہ فی الریاض عن عبیدہ بن حصین قال جا الحسن الحسین بیاذن